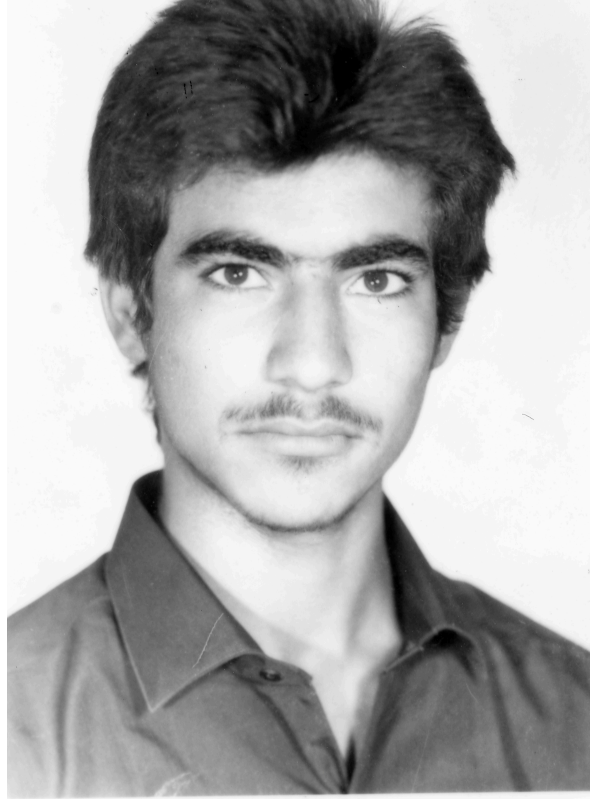


شہید مہدی بہادر پور



سائنسہ جامعہ سواتلن و دو هزار شہید استان بوئھر

عباس	نام پدر
۱۳۴۵/۰۵/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۵/۱۱/۰۸	تاریخ شهادت
سلمچه	محل شهادت
خمسپاره انداز	مسئولیت
پاسدار و وظیفه	نوع عضویت
-	شغل
سوم راهنمایی	تحصیلات
درواهی	مدفن

زندگینامه

شهید مهدی بهادرپور در نیمه شعبان برابر با اول مردادماه سال یکهزار و سیصد و چهل و پنج در خانواده‌ای متوسط در شهر آب‌پخش (محلّه درواهی) چشم به این عالم خاکی گشود. وی پس از دوره طفولیت، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در موطن خود آب‌پخش به پایان رسانید.

از عنفوان جوانی آثار نگرانی و تألم خاطر از این دنیای فانی کاملاً در چهره او مشهود بود. گویا او به این مطلب مهم پی برده بود که در این شهر غریب است و مکان او لامکان است. تا اینکه در نوزدهم شهریورماه سال ۱۳۶۴ جهت انجام خدمت مقدس سربازی از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر ازجان عازم پادگان آموزشی احمدبن موسی واقع در شیراز شد. بعد از اتمام دوره آموزشی جهت یاری به برادران رزمنده‌اش و به منظور اقامه و ادای جهاد فی سبیل اللّهِ وارد ناوتیپ ۱۴ کوثر در ماهشهر گردید و در حمله والفجر ۸ که به فتح فاو انجامید با سمت خمپاره انداز رشادت‌ها و دل‌آوری‌های زایدالوصفی از خود نشان داد. گویا در این جا دیگر گمشده خود را پیدانموده بود. دیگر احساس غربت نمی‌کرد زیرا راه عروج بسوی حق تعالی را شناخته بود. او شهادت راتنها راه مشاهده جمال لایزال معشوق و معبود خود می‌دانست.

— در حمله والفجر ۸ بر اساس گزارشات رسیده از دوستان، همسنگران و فرماندهانش، شهامت و ایثار مهدی از یک طرف و حسن اخلاق و صفای قلب او از طرف دیگر باعث شد که با درخواست برادران مسئول در لشکر ۱۹ فجر به عضویت لشکر فوق‌الذکر در آید و همراه با آن لشکر در عملیات کربلای ۵ شرکت نمود که بی باکی او یادآور عاشقان صادق صحرای کربلا می‌باشد.

شهید مهدی بهادرپور در آخرین نامه‌ای که برای برادرش نوشته بود با این شعر که بیانگر علاقه وافرش به وصال حق می‌باشد نامه را به پایان برده بود:

بیاتاکل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک راسقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

از این شعر چنین استنباط می‌شود که روح ملکوتی ایشان می‌خواهد قفس تنگ تن را درهم شکند و به عالم اعلی‌ العلیین که مقام خداوند جلیل‌القدر می‌باشد سفر کند که سرانجام به فضل خداوند توفیق رفیق آمدوبه کامش دست یافت.

وصیت نامه

پدر و مادر مهربانم از زحماتی که در این مدت عمر برایم کشیدید کمال تشکر را دارم و امید که مراحل کفایت کسی یک ریال وجه نقد طلبم ندارد و از کسی هم طلب ندارم، چیزی هم مال کسی پیشم نیست. اگر شهید شدم خواهش میکنم لباس سیاه برتن نکنید از تمام اقوام طلب آمرزش میکنم. بعنوان چند کلمه ای برای یادبودی. % تمام

روز ۳ شنبه ۲۵/۹/۶۵ □ مهدی بهادرپور

خاطرات

از دفترچه خاطرات شهید

بخوان یک بار تاریخ وطن را حکایت‌های مردان کهن را

یا الهی ادر کنی

باسلام به حضور مبارک آقا امام زمان وباسلام برامت امام وسلام بر خون شهیدان اسلام خاطراتی که برای بنده در این مقطع حساس بجای مانده است آزادی فاو به دست پرتوان رزمندگان اسلام همان دست وبازویی که جایگاه وبوسه گاه امام عزیز است . همین کلمه ضربه گم‌شکنی بود برای استکبار جهانی که یک رهبر با این همه عظمت چنین درباره رزمندگان شجاع اسلام بیان می‌کنند. بنده به عنوان یک فرد مسلمان وظیفه خود دانستم که در این شرایط کنونی خود را آماده سازم برای خدمت مقدس سربازی، برای دفاع از ناموس، آب و خاک وطن عزیزم. وقتی که یک بسیجی ۱۰ ساله را می‌بینم که با چنان شوقی همچون علی اصغر و علی اکبر امام حسین (ع) راهی جبهه‌ها هستند نا آخرین ضربه دست، بر سر سردار قادسیه فرود آورند، بدنم به هیجان ولرزش می‌افتد. خوب اگر در آن زمان نبودیم که همراه سالار شهیدان حسین بن علی (ع) مردانه وبامردانگی به میدان نبرد برویم، الان همراه وهمگام با فرمان امام، این منادی حق به صحنه پیکار شتافته وسلاحی که از دست برادرانم به زمین افتاده، و خون خود را نثار درخت سرسبز اسلام کرده اند و آن را آبیاری کرده اند، بردست گرفته وبروی سینه دشمن می‌زنیم.

آفرین بر این شیر مردانی که با چنین صفتی راه پرچم دار کربلا را انتخاب کردند، سلام و درود قادر سبحان بر کسانی باد که نفس شیطانی خود را در سینه حبس نموده و زیر لگدی سنگین به سنگینی کوه البرز نهاده وبوق تبلیغاتی دشمن را اینچنین خاموش کردند. آفرین بر چنین پدر و مادری که فرزندان را همچون حسین را تربیت کرده وتحویل اجتماع داده اند. آفرین بر این خدمتگزاران و این ملت شریف، که ۶ سال از جنگ تحمیلی علیه کشورمان می‌گذرد و تنها کشوری است که در این مدت حتی یک ریال هم وام از کشورهای خارجی نگرفته است و به قدرت لایزال الهی خود را به قدری خود کفا نموده‌ایم که دیگر احتیاجی به وارد کردن قطعات هواپیماها و دیگر سلاحها نداریم، و در کشور اسلامیمان بدست برادران فداکار ساخته می‌شود.

قسم بر خون شهیدان تا آخرین نفس وقطره خون که در این بدن ضعیف دارم سلاح را بر زمین نگذاشته و با دشمن بعثی حسین گونه مبارزه خواهیم کرد. به امید اینکه عبادات واعمال این عاشقان نینوا در این مکان مقدس مورد عنایت خداوند منان قرار گرفته باشد وشهادت در راهش نصیب ما شیعیان نماید. برادران خادم تبلیغات جبهه وجنگ خواهشمند است این چند کلمه ناقابل که از این زبان، به وسیله قلم بروی این صفحه‌ها کشیده‌ام اگر اشکالی در آن وجود دارد آن را تصحیح نمائید.

باکمال تشکر حقیر راه حسین(ع) (مهدی بهادر پور)

در تاریخ ۲۲ و ۲۳/۱۱/۶۴ تعداد ۱۸ فروند هواپیمای دشمن بعثی سرنگون شد. شب عملیات (والفجر ۸) راس ساعت ۱۰ آتش بر روی دشمن شروع شد و تعداد بی شماری توپ، تانک، پدافند، اسلحه سبک، دوشیکا و غیره به غنیمت رزمندگان اسلام در آمد. شب پنجشنبه، دشمن ساعت ۱ نیمه شب با زدن گاز شیمیایی منطقه را آلوده کرد ولی از لطف پروردگار آسیبی به کسی نرسید.

منطقه عملیاتی والفجر ۸ ۲۳/۱۱/۶۴ مهدی بهادر پور

در تاریخ ۲۸/۱۱/۶۴ از نهر ابظر روانه‌ی قفاس گردیدیم و در این منطقه دو فروند از هواپیماهای دشمن توسط جنگنده‌های هوانیروز و موشک زمین به هوا سرنگون شد که ندای الله اکبر برادران بلندشد.

در تاریخ ۳/۱۲/۶۴ از قفاس به قاسمیه حرکت کردیم در موقع حرکت شاهد سرنگونی دو فروند از جنگنده‌های عراق بودم که در آسمان جبهه جنوب به زمین افتاد و خلبان‌های آن را به اسارت در آوردند. در طی عملیات والفجر ۸ تاکنون ۵۵ فروند هواپیما سرنگون شد.

شب ۴/۱۲ / تعداد ۱۶ نفر در یک سنگر خوابیدیم و تا ساعت ۱۰ صبحانه نداشتیم که بخوریم.

قسم بر خدای محمد که تا آخرین قطره خون که در بدن داریم همچون گوهی راسخ و استوار در مقابل دشمن دین خدا مقاومت و ایستادگی خواهیم کرد و امیداست که از درگاه باری تعالی مورد عنایت او قرار گرفته باشیم.

باسلام و درود فراوان به محضر مبارک مهدی موعود و نائب برحقش روح خدا خمینی بت شکن، کوبنده ستمگران، راه گشای دین خدا، پرچم دار کربلای

حسینی، امیدمستضعفان جهان و به امید پیروزی نهایی برای رزمندگان اسلام در سرتاسر نقاط جنگی و به امید زیارت کربلای معلا رزمندگان اسلام مستقر در فاو.

خاطره‌ای قبل از شهادت از زبان سرهنگ پاسدار حسین همتی فرمانده گردان ادوات ناوتیپ کوثر در عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ (ساکن ماهشهر) :

ما در منطقه فاو مستقر بودیم، فرمان رسید که باید گردان شما جهت عملیات به لشکر ۱۹ فجر ملحق شود. بچه‌ها را جمع و جور کردیم و آماده حرکت شدیم. مهدی قبل از حرکت آمد و مرا کنار کشید و گفت: شما این ساک که وسایل و لباس‌هایم داخل آن است ببرید خانه‌امان و تحویل پدر و مادرم بدهید و سلام مرا به آنها برسانید. من آن روز معنی این حرف را ساده می‌پنداشتم، اما ما غافل بودیم، ولی او به دلش خطور کرده بود و انکار خبر داشت.

وقتی مهدی شهید، شد بالای سرش رفتم. یک لحظه برقی به ذهنم زد و به یاد جملات ساده او قبل از رفتن و تحویل دادن ساک شدم. آری این چنین به شهدا لحظه شهادتشان الهام می‌شد.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر